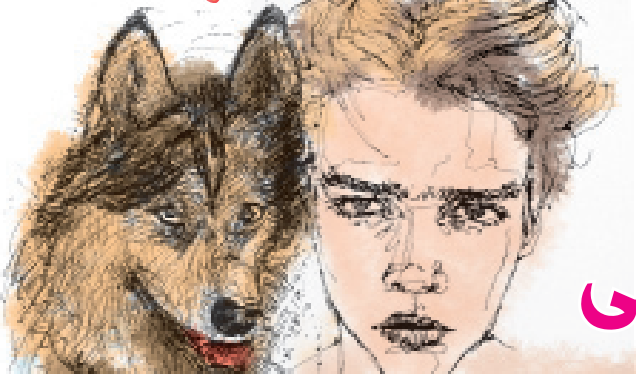


تلسنگر سوغن



پز بولداگی

دیدم فرق داره. «گفتم: «سینا فکر نمی‌کنی اونی که عکسشو تو تلگرام گذاشته بودی این نیست. انکار با هم خیلی فرق دارن درسته؟» سینا گفت: «نه خیلی زیاد چون این دو قلو یه همونه. دو تاشون توله یک نژاد اصیل امریکایی هستن.» گفتم: «سینا چشای من لوچه یا تو دوتا گوش دراز رو سرم میبینی؟ آخه رفیق حسایی اینکه سگ نیست این از یه گرگ درنده هم وحشی‌تره. من گفتم یه سگ خوشگل میخوام که از قشنگی همه در و همسایه حسرتشو داشته باشند. اون همه پول از من گرفتی تا این هیولا رو تحویلم بدی؟» سینا گفت: «بین سپهر هنوز هیچی نشده داری میزنی زیر حرف خودت. من که گفتم اگه پشیمون هستی بگو. مجبور که نبودی بخری. اصلاً این با اون فرقی نداره باور کن. تو گفتی یه سگ خوشگل میخوای منم از اون خوشگل‌تر آوردم.» گفتم: «من ۳ میلیون دادم که این هیولا رو بخرم.» گفت: «بین من که گفتم تا قبل از واریز پول فکراتو بکن چون دیگه یارو فروشنده پولو پس نمیده. حالا هم ناراحت نباش بین نگاه ظاهرش نکن خیلی آرومه. این یه سگه اصیل امریکاییه که خوب تربیت شده، زود انس میگیره؛ اینقدر باوفاست! صبر کن دو - سه روز بگذره بین چقدر بهت وابسته میشه، هر کار یگی میکنه. سگ خیلی باهوشیه.» سینا برای اینکه سگه را با من آشنا کنه گفت: «بولداگ از این به



نویسنده و تصویرگر:
حسین کشتکار

من گفتم: «چی میگی سینا؟ میخوام خیلی هم میخوام اصلاً من به خاطر شخصیت و کلاسش هم شده گرون‌تر از اینم بود میخریدم. مگه من چی ام از این پسر همسایه کمتر؟ اصلاً میدونی چیه راستش من میخوام روی این شهرور رو کم کنم تا دیگه نیاد با اون حیون وز و زیش به من پز بده. از فردا منو ببینه از حسادت دق میکنه حالا بگو بالاخره آوردیش یا نه؟» سینا گفت: «آره تو ماشینه.» گفتم: «کو کجاست؟ بذار ببینم همونیه که عکسشو تو تلگرام گذاشته بودی یا نه؟ اگه نباشه نمیخوام! چون اونی که من دیدم خیلی قشنگه آدم با داشتنش واقعاً احساس غرور میکنه.» سینا گفت: «خیالت راحت باشه، مطمئن باش خیلی قشنگتر از عکسش هم هست حالا خودت می‌بینی.» گفت: «پولو کامل به حساب واریز کردی؟ اگه یه وقت پشیمون بشی دیگه از پول خبری نیستا.» گفتم: «پس چی؟ نصف وامی که بابای بیچاره‌ام واسه تعمیر خونه از اداره گرفته بود رو ریختم تو حلقوم حسابت.» سینا به سمت پارکینگ راه افتاد و بهم اشاره می‌کرد که به دنبالش برم. در انتهای پارکینگ وقتی در ماشین را باز کرد، گفت: «آفرین بولداگ من بیا اینجا ببینم...» و هنوز جمله سینا تموم نشده بود که سگ گنده و سیاه رنگ بیرون پرید و جلوی پای سینا نشست و همینطور که زبونش آویزون شده بود، خرخر میکرد و لحظه‌ای از من چشم برنمیداشت. ترس و وحشت منو گرفت و همونطور که بهش نگاه کردم تا با عکسی که تو تلگرام ازش دیده بودم مقایسه کنم فهمیدم با عکسی که



* چهار شانه

مردی جلوی مردی دیگر می ایستد و می گوید: شما آقا حمید هستید؟ آن مرد می گوید: بله، چه طور مگه؟ می گوید: آخه من شنیدم که شما مردی چهار شانه هستید؛ ولی حالا که شما را دیدم دو شانه بیشتر ندارید!



* درس ریاضی

آموزگار: دو چهار تا چند تا می شود؟
حمید: هشت تا.
آموزگار: آفرین! حالا هشت تا آب نبات به تو جایزه می دهم.
حمید: آقا ببخشید می شود ۱۶ تا!



* زبان ماهی

اولی: چرا ماهی ها نمی توانند حرف بزنند؟
دومی: تو خودت اگر دهانت پر از آب باشد می توانی حرف بزنی؟

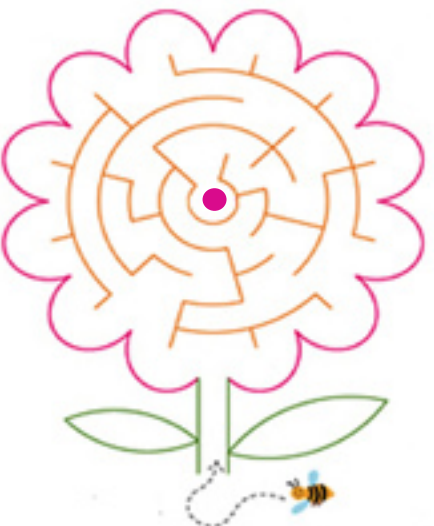


شگ سرخند

* زنبور دروازه بان

معلم: پسرا بگو ببینم چرا زنبورها گل می خورند؟
شاگرد: اجازه آقا! خب معلومه حتماً دروازه بان‌شون خوب نیست.

ویژه کودکان



بچه های عزیز زنبور رابه مرکز گل برسانید.



تنها ۲ پرنده کاملاً به هم شبیه هستند آنها را پیدا کنید.